

« افغانستان در جنگال مافیائی از فال گیران چپا و لگر !! »

چگونه یک دموکراسی به شبه دموکراسی تبدیل میشود !؟



محمد امین (فروتن)

بسیاری بر این باور اند که موضع علمی یا فلسفی راستین ، نسبت به سیاست و فهم ژرفتر حیات اجتماعی به طور کلی، باید بر پایه مراقبه و مشاهده و تعبیر تاریخ بشر استوار باشد . فرد عادی صحنه زندگی خویش و تجربه های شخصی و تلاشهای کوچک . ناچیز خود را از مسلمات می شمارد . اما گفته میشود که دانشمند علوم اجتماعی یا فلیسوف اجتماعی باید به امور از سطح بالاتری بنگرد . او آدمی را مهره یا آلتی بیمقدار در رشد و تحوّل کلی بشر میبیند و در میابد که بازیگران براستی و پر اهمیت در صحنه تاریخ ، یا ملت های بزرگ و رهبران بزرگ آنها هستند یا شاید طبقات بزرگ و اندیشه های بزرگ

کارل پوپر

در « جامعه باز و دشمنان آن »

در این روزها با یک خوشبینی ساده لوحانه و « فال گیرانه ای !! » سیاسی و در مواجهه با بحران افغانستان بویژه با توجه به انتخابات ریاست جمهوری افغانستان که قرار است در سال ۲۰۰۹ میلادی برگزار گردند ، سخنان زیادی گفته شده و مطالب فراوانی نوشته شده است اما بسیاری از طرح ها و برنامه های که بخاطر رفع بحران جامعه ما از سوی شخصیت ها و نخبه گان جامعه ، همچنان کانون های گوناگونی از فعالان سیاسی و جامعه شناسان و کارشناسان علوم اجتماعی و « گروه های نامدار » و « نیمه نامدار » در جامعه و کشور افغانستان مطرح میگردند با دلایل واضح و روشنی نه تنها درد های از مردم ستمدیده ما را ، مد ا و ا نه می سازند ، بلکه به تنا سب و میزان ابعاد و جنبه های

تخنیکی برنامه های یاد شده ، بحران فاجعه آمیزی را که دامن مردم ما را گرفته است پیچیده میسازند . نکته و مهمتر اینکه اکثریت برنامه های ارائه شده ای ازین دست، روح و روان فرهنگ تاریخی جامعه و عقب مانده و ما را به نمائیش می گذارند ، از همین جا ست که بزرگترین پهلوانان عرصه و سیاست در کشور ما هرچه زور می زنند به جایی نه میرسند ! نخستین پرسشی که پاسخ مندرج در تمامی برنامه های پیشنهادی ازسوی افراد و فعالان سیاسی حتی کارشناسان و آگاهان امور به ملاحظه میرسد و این گونه پاسخ ها نه تنها از لحاظ تاریخی در تمامی جوامع عقب مانده بشری بویژه افغانستان از اهمیت و اعتبار خاصی برخوردار بوده اند بلکه آن را سنگ تمام دانسته و کاشفان این تیوری را با القاب بزرگی چون ناجیان ملت ها ، علامه ها و فلیسوف های قرن حاضر مفتخر ساخته اند .

مردم و ملت ما به نهاد ها و قدرت قانون برای سازماندهی و نظارت بر قدرت ، باور داشتند و مطمئن بودند و هنوز هم باور دارند که بهترین وسیله برای تنظیم و رهبری جامعه ما بالخصوص آگاهی که غبار باروت کینه ها و آتش نفرتها و خونریزیها هنوز هم از ویرانه های آغشته به خون کشور ما بر میخیزند تا سیس و نهادینه ساختن قانون ، جامعه مدنی و دموکراسی است . و برای تحقق این فرآیند اجتماعی مناسب ترین راه را زمینه سازی برای حاکمیت نخبه گان برخاسته از صورت و سیرت تاریخی و فرهنگی یک جامعه و عشائری و قبیلوی می دانند و هنوز هم روی این پروژه و کلاسیک زعامت حساب میکنند . ! اما با بسیار آسانی در میابیم که در مقام وارثان عصر روشنگری و تکنولوژی نوین ارتباطات که بر تمامی قلمرو حیات بشری سایه افکنده است دچار یک مغالطه اساسی شده ایم . زیرا ما در قرنی زندگی میکنیم که کلی نگری ، تخیلات ذهنی ، پرداختن به مسائل غیر طبیعی و غیر عینی و اصولاً برخاسته از بستر تخیلی و ذهنی را مردود اعلام کرده است . و ما به عنوان کسانی که مسؤلیت تاریخی نسبت به توده های مردم داریم فراموش کرده ایم که در عصر ما حتی نخبه گان و پیشوایان اصیل و نامدار ملت ها نیز نه میتوانند به تنهایی خود رهبری ملتها را بر عهده بگیرند . شگفت انگیز است ، انسانی که در گردابی از فاجعه خونین و بحران زأ غوطه ور شده است و به فکر نجات ملت آواره و نسل عصیانگر کنونی است ، چگونه در اوج دگرگونی های اجتماعی و تحولات روز افزون علمی به فکر همان نسخه ای می افتد که در مسیر حیات طبیعی و ساده بشر قدیم برای نجات بشر مفید و مثمر تلقی می گردید ؟ هر چند « ماکس وبر » جامعه شناس معروف آلمانی به مثابه و بنیانگذار و ناشر تیورئی « رهبری کاریزماتیک » یا « Carismatic » که از ادبیات مسیحی وارد فرهنگ و ادبیات جوامع انسانی ساخته است و پس از « آقای ماکس وبر » تقریباً تمامی تحلیل گرانی که در دوره و رنسانس راجع به مسائل علمی و فلسفی ابراز نظر می کردند به نوعی به مسأله

« رهبری کاریزماتیک » « **Carismatic leader Ship** » پرداخته اند . جالب است که انگیزه ای عمده ای که « آقای ماکس وبر » بر مبنای آن این تیوری را مطرح کرد درست انگیزه ای بوده است که همین اکنون به عنوان تنها عامل عقب مانده گی و ضعف رژیم حاکم از سوی اکثریتی از منتقدین و کارشناسان مسائل افغانستان و منطقه بیان میگردد. « ماکس وبر » از منتقدان سرسخت نظام بورو کراتیک حاکم بر جامعه بود که تنها راه نجات مردم را در اداره جامعه توسط نخبه گان می دید ؛ البته « ماکس وبر » ، سقوط نخبه گان و رهبری « کاریزما ی » جامعه را در گردابی از فساد و غرائز قدرت خواهی از نظر نیا نداخته بود . بنابر تحلیل « ماکس وبر » از آنجائیکه شخصیت های « کاریزما » اغلب افراد بلند پروازی اند و علیه سنت ها و وضعیت موجود سخن میگویند و بدین سان توده های از مردم را با خود همراهی میکنند ، جهت نگهداشت این روحیه مردم پسند ، بصورت مستمر نیاز به پالایش و باز سازی روحی و شخصیتی دارند ؛ در غیر آن نخبه گان بصورت ناگهانی و بی رحمانه در گردابی از غریزه های قدرت خواهی و شهرت طلبی افول خواهند کرد ، در عصر حاضر نیز درست مانند شرائط تاریخی و اجتماعی ای که « ماکس وبر » در آن زندگی میکرد اکثر طراحان نقشه های حل بحران در جامعه افغانی را در حاکمیت نخبه گان و پیشوایان قومی و شهزاده گان بومی می بینند و به باور این گروهی از کارشناسان امور سیاسی اگر کار به اهل کار سپرده شود و اصل « نخبه سالاری » « **Carismatic leader Ship** » در گزینش های کادر دولتی و بوروکراتیک رعایت شود ، بدون شک که جامعه و مردم افغانستان از این همه مصیبت ها و بد بختی ها نجات خواهند یافت !!

من در قضاوت هایم نسبت به تاریخ پر از فراز و نشیب افغانستان بویژه بحران کنونی که مردم ما را احاطه کرده اند ، به این باورم که نه میتوان بدون دریافت معادلات و فورمولبندی های تاریخی و فرهنگی مردم افغانستان با فقر ، گرسنه گی ، بیسوادی و ملیون ها درد و آلام دیگری در جامعه به مقابله پرداخت . که این فریاد از همان آغاز تاریخ توسط پیامبران و برگزیده گان الهی به عنوان رسالت بزرگ تاریخی و اجتماعی از حنجره ی زمان بلند شده است ،

« تمنا میکنم برای اینکه سو تفاهم نه شود خواننده ی ارجمند خوب دقت فرمایند ، « پیامبرانی بوده اند که در هر مرحله ای و در میان هر جامعه ای ، بشریت را از وحشی گری تا مرحله ای از تمدن و تفکر و خود آگاهی رسانده اند و انسان معاصر در مرحله ای از تعقل و خود آگاهی خود میتواند بر اساس همان مکتب و همان مبنای پرورشی ای که در طول تاریخ داشته و بروی همان خیابانی که تا اکنون هدایت و رهنمائی شده است ، به تشخیص عقل جمعی و در چهار چوبهای یک سیستم جمعی ، بی نیاز از « نخبه سالاری » « **Carismatic leader Ship** » که با هزاران تأسف در زمان

کنونی برپرتگاه بیم از سقوط در استبداد تاریخی ، قرار دارد ، راهش را بر گزیند و خود تکامل آینده اش را تعهد کند .

بنا بر این در تصویر چنین حرکت جمعی همراه با برنامه های روشن عملی است که روشنفکرو مؤرخ و جامعه شناس این روز گار نسخه ای برای بهبود یک جامعه بیمار و بحرانی تشخیص و تجویز میکنند ؛ به هر صورت آنچه مهم و بی نهایت قابل بررسی و مطالعه میباشد این است که هر مؤرخ متعهد و روشنفکر رسالتمند به این اصل ارزش فراوانی قائل است که چگونه انسان را و جامعه و زندگی را باید شناخت . ، و در راه شناخت و فهم ذات و فطرت و جوهر او باید تلاش کرد و فهمید که هویت و طبیعت این جامعه بحران زده چیست ؟

لذا از مباحثی که به آن اشاره گردید چنین نتیجه میگیریم که به هیچ وجه نباید فرآیند رهبری جامعه به اساس خرد و عقلانیت جمعی را به بهانه جویی های گوناگون و موهوم در پاهای « **نخبه سالاری مطلق !!** » ذبح نمود و همچنان ارزشهای والای انسانی و دینی که در رهبری « نخبه گان و رهبران معنوی » جامعه نهفته است و محصول سالها تجارب و اندوخته های اجتماعی و سیاسی زعمای قوم به شمار می آیند به دلایل میان تهی و منطق « بنی اسرائیلی » نا دیده گرفت و از آن عبور کرد ! . من به عنوان یک دانشجوی کوچک و به مثابه یک شهروند عادی این جامعه اکیداً باور دارم که دانش تاریخی و اندوخته های علمی رهبران و نخبه گان که در علم جامعه شناسی بنام رهبران « کاریز ماتیک » نیز یاد میشوند ، در مسیر و منحنی حرکت تمدن بشری که نسل به نسل و سینه به سینه نزد بشریت به میراث مانده اند ، نه تنها از عادات ، سنن و فرهنگ تاریخی ملت ها الهام گرفته است بلکه الگوهای از یک زندگی پر بار علمی را نیز بجا گذشته اند و این سلسله تاریخی از « **آدم** » تا « **خاتم** » دوام دارند که نه میتوان با اتکا و نهادینه سازی سیستم های خشک و منجمد در کالبد ملتها و جوامع انسانی آنرا بدست آورد .

با توجه به رویکرد های مذکور چنین پنداشته میشود که در راه پیشرفت و رهبری جوامع عقب مانده بویژه کشور های پس از جنگ نباید تنها بر یک اسلوب زعامت و مدیریت جامعه اتکا صورت گیرد بلکه در پهلوی نظریه نهادینه سازی قانون و ساختار حقوقی و سیاسی در یک جامعه باید اصل استفاده از نفوذ تاریخی و علمی نخبه گان و رهبران « کاریز ماتیک » ملتها که در مسیر حیات شان بسی از تجربه های ارزشمندی را کسب کرده اند ، نیز در نظر گرفته شود . اما در عین حال بازگشت به حاکمیت قاطع « نخبه گان » با ساختار های بزرگ و پیچیده جامعه امروز افغانستان در تعارض است . زیرا مقتضای شرایط زندگی پیچیده امروزی این است که نباید در فرآیند رهبری جامعه بشری بویژه جامعه افغانی پس از جنگ بجای اهمیت دادن به قواعد و شاخص ها به شخصیت ها آرجی قائل شد !

اکنون پرسش اصلی بحث مانرا که یکی از برجسته ترین بخش های این مقاله را تشکیل میدهد مورد کنکاش و ارزیابی عمیق قرار می دهیم .

طبیعی است علل زوال و انقراض «دموکراسی حقیقی» که با دریغ فراوان آرام ، آرام در بستر جامعه سنتی و عقب مانده افغانستان به یک مکانیزم مصنوعی و شبه دموکراسی تبدیل می شود باید در رأس ارزیابی های مان باشد . چنانچه قبلاً نیز در نوشته هایم به نقش انسان در جامعه و تاریخ به عنوان یک « علت » در مسیر زمان و جامعه ، سازنده تاریخ و خویشتن خویش معرفی کرده ام

« انسان » در مسیر تاریخ و در تغییر نظام اجتماعی خویش نقش دارد وقتی از « انسان » صحبت می گردد نه باید به اسکلیت بیولوژیکی وجود اش توجه کرد و آنرا در محاسبات و تحلیل های جامعه شناختی و انسان شناسی مان دخیل ساخت ، بلکه اعتقاد به آگاهی و اراده انسان است و تلقی آن به عنوان یک علت در مسیر جبر علمی تاریخ و تحولات اجتماعی ، که خود بیان یک دموکراسی حقیقی نیز دانسته می شود مورد بحث ما است ، همان رابطه ای که میان انسان و هستی نیز مشاهده می گردد ؛ در این گونه تلقی و چنین نگرش علمی « انسان » زائیده ی " روابط اجتماعی " و یا علل و روابط دیگری نیست ؛ بلکه او میتواند به کمک " خرد " و " آگاهی " از تمامی اینگونه مناسبات و روابط شرک آلود خود را آزاد سازد . و با آگاهی و اراده و فطرت خود خویشتن را به بلند ترین درجات جامعه و زمان برسانند ؛ در تصویر این نگاه مان نسبت به « انسان » و مسئولیت های وی در تاریخ و جامعه است که انسان به مثابه عنصر مهم روند دموکراسی در جامعه و تاریخ شناخته میشود ، بازم تا کید میکنم وقتی از انسان صحبت میکنیم ، هدف ما همان موجود آگاه و خرد مندی است که آگاهانه و عالمانه در متن تحولات اجتماعی و تاریخی قرار میگیرند و با حرکت عالمانه خود بزرگترین دیگر گونی ها را در تاریخ و جوامع بشری ایجاد میکنند . بنا براین هیچگاه موجودات بیماری که خودشانرا آنچنان که واقعیت و حقیقت دارند حس نه میکنند و نه میتوانند بر جریان تاریخ تأثیر افکنند و در تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع بشری از ایفای اندکترین نقشی عاجز اند ، در کتگوری سازندگان تاریخ به حساب آورد . شگفت انگیز است ، همین کتله های بزرگی از « انسان نماهای » منجمد و یخ زده ء که با کوچکترین نوری از شهرت و ثروت آب می شوند و بیخود ، در عصری که نامدارترین چهره های سیاسی و فرهنگی ملت ها و جوامع جهان سوم منجمد افغانستان گروگانان بی درد و سر و بی زحمت « پول » و « سرمایه » شده اند سرنوشت مفاهیم بزرگی چون « انسان » و «دموکراسی» که محور تمامی معرفت های فلسفی و تاریخی پنداشته میشوند چگونه خواهند بود ؟ طبیعی است که این کتله های بزرگی از انسان نماهای یخ زده و منجمد در زیر سایه بان تاریک و پینه خورده ای بنام «دموکراسی!» و « بازار آزاد!» به کمترین قیمتی وبا بزرگترین کیمیتی معامله میشوند ! لهذا از مدت زیادی بدینسو که نه تنها قدرت اندیشیدن از جامعه ما گرفته شده است ، بلکه کسانی نیز که باید این

قدرت اندیشیدن را به ملت ما منتقل کنند در نشه ای از « قدرت مصنوعی» و «غریزه شهرت طلبی» و «ثروت خواهی» از «خود بی خود» شده اند!! ،

از همین جهت است که ملت ما هرچند ایمان دارد ، اندیشه ندارد و بدون تردید ایمان بدون اندیشیدن به مثابه یک تعصب کور اظهار وجود میکند . چنین است که جامعه ما بویژه قشر روشنفکر این سرزمین باید به فکر اندیشیدن باشد تا هرچه می شنود و می بیند و در محیط اش واقع می گردند ، بتواند اعتراض ، سوال ، نقد و ارزیابی خوب و بد کند و توانمندی پرسیدن و نقد کردن و نقد پذیرفتن را پیدا کنند . به قول ولتر **Voltaire** فلیسوف نامدار فرانسه که میگفت ، « وقتی ملتی به تفکرو اندیشیدن آغاز کرد ، هیچ قدرتی پیروزی او را نه میتواند سد کند .»

اکنون تمامی کسانی که بنام آزادی و رستگاری انسان مظلوم این سرزمین کمر همت بسته است و در راه خدمت به توده های مؤمن افغانستان قصد کرده اند تا در چهارچوب « سیستم مافیائی حاضر» منبر بلند ترین مقام کشور یعنی ریاست جمهوری اسلامی افغانستان را بصورت « **دموکراتیک !!**» از آن خود کنند باید به این پرسش اساسی که سرنوشت تاریخی مردم افغانستان به آن وابسته است پاسخ گویند که در شرائط حاضر و کنونی تکلیف توده های ستمدیده افغانستان در قبال این حقیقت که از نخستین لحظات انعقاد کنفرانس « بن » شاهد ان خاموش قتل عام بهترین و مظلوم ترین فرصت های بودند که برای نجات و آبادی افغانستان بدست زمامداران این مرزوبوم قرار گرفته بودند ، چیست ؟ البته نباید پاسخ های « قالبی » و « ترو تمیز» و « بسته بندی شده » و « وارداتی » را بنام جواب این پرسش بگیرند ، زیرا مردم ما میدانند که نظام مافیائی و حاکم بر مقدرات و سرنوشت مردم افغانستان همیشه تلاش میکنند تا در راستای تولیدات و مصنوعات مافیائی خود پاسخ های سربسته و سر غوچ در زمینه استقلال و هویت ملی مردم ما را نیز یکجا با دیگر کالا ها تولید و به کشور ما صادر کنند تا شبهه زمامداران این کشور به اسم جواب مسأله هویت و استقلال و به عنوان یک لقمه ای کاملاً ساخته شده و پخته شده به دهن مردم ما بدهند ؛ بدون شک اینگونه معامله علامت این است که در جامعه فقیر ما اندیشه وجود ندارد و نسل حاضر به شمول عاشقان سینه چاک قدرت و شهرت مصرف کننده و عاجز و تسلیم شده و کالاهای فکری هستند که در کارخانه های مافیای جهانی حاکم بر سرنوشت مردم ما تولید می شوند و متأسفانه خود شان هرگز کوچکترین دخالت در عقیده و ایمان شان نداشته است .

یا هو

۲۹ جون ۲۰۰۸